

مرگ در میزند

وودی آلن



برگردان: هوشنگ حسامی



ناشر نسخه الکترونیک:

www.zoon.ir

نمایش در اتاق خواب خانه‌ی دو طبقه نات اکرمین رخ می‌دهد که جایی در کیوگارد نز واقع است. کف اتاق کیپ تا کیپ با قالی فرش شده است. یک تخت‌خواب دو نفره‌ی بزرگ و یک میز توالی بزرگ. اتاق اسباب و اثاثه و پرده مفصل دارد، و روی دیوارها چند تابلوی نقاشی و یک دماسنج زشت آویزان است. به هنگام بالارفتن پرده، موسیقی ملایمی به گوش می‌رسد. نات اکرمین، تولیدکننده‌ی لباس، پنجاه وهفت ساله، طاس وشکم گنده، روی تخت دراز کشیده و روزنامه‌ی دیلی نیوز فردا را دارد تمام می‌کند. لباس حمام به تن و دم پایی به پا دارد، و در پرتو چراغی که روی میز سفید کنار تخت است، مطالعه می‌کند. زمان نزدیک نیمه شب است.

ناگهان صدایی می‌شنویم، و نات روی تخت به حال نشسته در می‌آید و به پنجره نگاه می‌کند. نات: این دیگه چی یه؟

(شبح تیره‌ی شغل پوشی ناشیانه میکوشد از پنجره بالا بیاید. این جناب مزاحم باشلق و لباس چسبان سیاه‌رنگی پوشیده است. باشلق سرش را پوشانده است، اما چهره‌ی میانسال و سفید سفیدش را می‌بینیم. به ظاهر چیزی است شبیه نات. با صدای بلند نفس نفس می‌زند و لبه‌ی پنجره می‌لغزد و داخل اتاق بر زمین می‌افتد.

مرگ: (چون کس دیگری نمی‌تواند باشد!) یا عیسی مسیح، کم مونده بود گردنم بشکنه.

نات: مات و مبهوت نگاه می‌کند. شما کی هستی؟

مرگ: مرگ.

نات: کی؟

مرگ: ببینم - می‌شه بشینم؟ کم مونده بود گردنم بشکنه. مثل برگ دارم می‌لرزم.

نات: شما کی هستی؟

مرگ: عرض کردم که مرگ. ببینم، یه لیوان آب پیدا می‌شه؟

نات: مرگ؟ منظورت چی یه، مرگ؟

مرگ: تو چه ت‌ئه؟ مگه لباس سیاه و صورت سفیدم رو نمی‌بینی؟

نات: چرا.

مرگ: ببینم امشب شب جشن قدیسی - چیزی یه؟

نات : نه .

مرگ : پس من مرگ ام دیگه. حالا می شه یه لیوان آب - یا آب معدنی ئی - چیزی - بهم بدی؟

نات : این یه جور شوخی یه...؟

مرگ : شوخی چی یه؟ مگه پنجاه وهفت سالت نیست؟ مگه تو نات اکرمن نیستی؟ شماره‌ی 118، خیابون پاسیفیک؟ مگه این که گم کرده باشم - احضارنامه رو کجا گذاشتم؟ (جیب‌هایش را می‌گردد و سرانجام برگه‌ی آدرس داری در می‌آورد. ظاهراً آن را کنترل می‌کند.

نات : از من چی می‌خوای؟

مرگ : چی می‌خوام؟ فکر می‌کنی چی می‌خوام؟

نات : حتماً شوخیت گرفته. من کاملاً سر حال و سالم‌ام.

مرگ : (بی‌اعتنا) آ - هان. (به دوروبر می‌نگرد.) جای خوشگلی یه. خودت درستش کردی؟
نات : یه دکوراتور داشتیم، اما خودمون هم باهاش کار کردیم.

مرگ : (به عکسی روی دیوار نگاه می‌کند.) من از این بچه‌های چشم درشت خوشم می‌آد.

نات : من فعلاً نمی‌خوام برم .

مرگ : نمی‌خوای بری؟ تو رو خدا شروع نکن که حالش رو ندارم. می‌بینی که، از صعود حالت تهوع بهم دست می‌ده.

نات : چه صعودی؟

مرگ : از ناودون اومدم بالا. می‌خواستم یه ورود نمایشی داشته باشم. دیدم پنجره‌ها بزرگ اند و تو هم بیداری داری مطالعه می‌کنی. گفتم به زحمتش می‌ارزه. بالا می‌رم و با یه کمی - چیز - وارد می‌شم.

(انگشت‌هایش را به اصطلاح می‌شکند و ترق تروق راه می‌اندازد.) همین موقع پاشنه‌ی پام گیر کرد به چند تا شاخه‌ی مو. ناودون شکست و آویزون شدم به یه بند. بعد شنلم شروع کرد به پاره شدن. می‌گم بیا بریم بابا. انگار از اون شب‌های سخته.

نات : تو ناودون من رو شکستی؟

مرگ : شکست. یعنی نشکست، یه خرده کج شد. تو چیزی نشنیدی؟ من خوردم زمین.

نات : داشتم چیز می‌خوندم.

مرگ : چی بوده شش دانگ رفته بودی تو بحرش. (روزنامه‌ای را که نات می‌خواند بر می‌دارد.)
سرقت در مجلس عیاشی. می‌تونم این رو امانت بگیرم؟
نات : هنوز تمومش نکرده‌م.

مرگ : ا - نمی‌دونم چه جوری بهت بگم. رفیق!

نات : چرا زنگ در خونه رو از پایین نزدی؟

مرگ : می گم که، می تونستم زنگ بزوم اما که چی؟ این جووری اقلایه خرده نمایشی تر شد. تو فاوست رو خونده ای؟

نات : چی رو؟

مرگ : تازه، اگه مهمون داشتی چی؟ تو این جا با یه مشت آدم مهم نشسته ای. اون وقت من که جناب مرگ باشم - درست بود زنگ می زدم و راست از در جلویی می اومدم بالا؟ عقلت کجا رفته؟

نات : گوش کن، آقا جان، الان دیگه خیلی دیره.

مرگ : آره. راست می گی، پس رفتیم؟

نات : کجا؟

مرگ : مرگ. همون. همون چیز. سرزمین سعادت ابدی. (به زانوی خودش می نگردد.) می دونی، بدجووری زخم شده. اولین کارمه، هیچ بعید نیست قانقار یا بگیریم.
نات : صبر کن ببینم. من فرجه می خوام، من آماده ی رفتن نیستم.
مرگ : متأسفم. کارش نمی تونم بکنم. دلم می خواد، اما وقتش همین الانه.
نات : چه طور ممکنه وقتش همین الان باشه؟ تازه با شرکت مدیست اورجینالز به توافق رسیدم.

مرگ : چند دلار بیش تر یا کم تر چه فرقی می کنه؟

نات : معلومه، نباید هم برای جناب عالی مهم باشه؟ حتماً برو بچه ها خرج و مخارج شما رو پرداخته ند.

مرگ : می خوایی راه بیفتی یا نه؟

نات : (خوب مرگ را برانداز می کند.) متأسفم، اما باور نمی کنم شما مرگ باشی.

مرگ : چرا؟ انتظار داشتی کی باشه - راک هودسن؟

نات : نه، قضیه این نیست.

مرگ : می بخشید که ناامیدتون کردم.

نات : عصبانی نشو. چه می دونم ... همیشه فکر می کردم تو ... ا ... قدت بلندتر باید باشه.

مرگ : من یک و پنجاه وهفتم. نسبت به وزنم مناسبه.

نات : تو یه کم شبیه منی.

مرگ : پس می خواستی شبیه کی باشم؟ من مرگ توام.

نات : یه کمی بهم وقت بده. یه روز دیگه .

مرگ : نمی تونم. توقع داری چی بگم؟

نات : فقط یه روز دیگه. بیست و چهار ساعت.

مرگ : این یه روز رو واسه چی می خوایی؟ رادیو گفت فردا بارون می آد.

نات : ببینم، نمی تونیم یه جووری باهم کنار بیاییم؟

مرگ : چه جورى مثلاً؟

نات : تو شطرنج بازي مى كنى؟

مرگ : نه، نمى كنم .

نات : يك فيلمى ديدم كه تو توش شطرنج بازي مى كردى؟

مرگ : حتماً كس ديگه اى بوده، چون من شطرنج بازي نمى كنم. جين رامى شايد، اما شطرنج نه !

نات : جين رامى بازي مى كنى؟

مرگ : من جين رامى بازي مى كنم؟ مثل اينه كه پيرسى پاریس يه شهره؟

نات : پس خوب بلدى، ها؟

مرگ : خيلى خوب .

نات : الان مى گم چى كار مى كنم...

مرگ : با من معامله بى معامله.

نات : من باهات رامى بازي مى كنم . اگه تو بردى، فورى باهات مى آم. اگه من بردم، يه كم بهم فرصت بده، خيلى كم - فقط يه روز ديگه.

مرگ : كى وقت رامى بازي كردن داره؟

نات : اى بابا، تو كه خوب بلدى.

مرگ : گرچه احساس مى كنم يه دست بازي به جايى بر ...

نات : پس يالله، آقايى كن. يه دست نيم ساعته مى زنيم.

مرگ : راستش اجازه ندارم.

نات : ورق ها اين جانند. قضيه رو اين قدر گنده نكن.

مرگ : باشه. يه كم بازي مى كنيم. بهم آرامش مى ده.

نات : (ورق ها، دفتر يادداشت، و مداد مى آورد.) از اين كارت پشيمون نمى شى.

مرگ : با من مثل ويزيتورها حرف نزن. ورق ها رو بيار. يه آب معدنى فرسكا هم بهم بده، يه چيزى هم باهات بيار بخوريم. ناسلامتى مهمون بهت وارد شده، چيپسى بيسكويت نمكى اى - چيزى ندارى؟

نات : چند تا تيكه كالباس دودى، تو ديس، طبقه ي پايين داريم .

مرگ : كالباس؟ ببينم، اگه رئيس جمهور اومده بود خونهات چى؟ به اون هم كالباس دودى مى دادى؟

نات : تو كه رئيس جمهور نيستى.

مرگ : ورق بده بابا ... نخواستيم..

(نات ورق مى دهد و يك ورق « پنج » رو مى كند.)

نات : مى خوايى براى هر امتياز يه سنت بديم بازي جالب تر بشه، ها؟

مرگ : همین طوری ش برات جالب نیست؟
 نات : سر پول که باشه، بهتر بازی می کنم.
 مرگ : هر چی تو بگی، نیوت.
 نات : نات. نات اکرمن. تو اسم من روی نمی دونی؟
 مرگ : نیوت، نات – سردردی دارم که نگو.
 نات : این پنج رو می خوایی؟
 مرگ : نه.
 نات : پس ورق بردار.
 مرگ : (در حال برداشتن ورق، دست خودش را از نظر می گذارند.)
 خدای من ، دست من که چیز به درد خور ندار د.
 نات : چه جوریه؟
 مرگ : چی چه جوریه؟
 (حین گفت وگوهای بعدی. ورق بر می دارند و ورق می اندازند.)
 نات : مرگ .
 مرگ : می خواستی چه جوری باشه؟ دراز به دراز می افتی و تموم.
 نات : چیزی هم بعدش هست؟
 مرگ : ای ناقلا، « دو » ها رو نگه داشتی..
 نات : دارم می پرسم : بعدش هم چیزی هست؟
 مرگ : (بی خیال) خودت می بینی.
 نات : اوه، پس چیزی هست که ببینم، بله؟
 مرگ : خب، شاید نباید اون جوری بهت می گفتم، بنداز.
 نات : جواب گرفتن از تو مثل یه معامله ی بزرگه.
 مرگ : من دارم ورق بازی می کنم، مرد.
 نات : خیلی خب. بازی کن، بازی کن .
 مرگ : به علاوه، دارم پشت سرهم کارت بهت می دم.
 نات : زیاد در بند رد کردن کارت ها نباش.
 مرگ : نیستم . دارم ردیف شون می کنم. ببینم ورق برنده چی بود؟
 نات : چهار، نکنه می خوایی بیایی پایین؟
 مرگ : کی گفت می خوام بیام پایین؟ فقط پرسیدم ورق برنده چیه.
 نات : من هم فقط پرسیدم بعد مرگ چیزی هست آدم دلش خوش باشه؟
 مرگ : بازی کن .
 نات : هیچ چی نمی تونی بهم بگی؟ ما کجا می ریم؟

مرگ : ما؟ راستش رو بخوایی، گلوله می‌شی می‌افتی اون وسط .
نات : وای، طاقتش رو ندارم! درد هم داره؟
مرگ : همه‌اش یه ثانیه طول نمی‌کشه.
نات : محشره. (آه می‌کشد.) بهش احتیاج دارم. کسی که با مدیست اورجینالز قاطی می‌شه ...

مرگ : چهارها در چه حال اند؟
نات : می‌خوایی بیایی پایین؟
مرگ : حالشون خوبه؟
نات : نه. دو تاش پیش منه.
مرگ : شوخی می‌کنی؟
نات : نه جان تو. می‌بازی .
مرگ : یا مسیح مقدس. من فکر کردم تو شیش‌ها رو جمع می‌کنی .
نات : نه. ورق بده. بیست و دو امتیاز. بنده.
(مرگ ورق می‌دهد)

حالا حتماً باید بیفتم کف اتاق، هان؟ نمی‌شه روی کاناپه و ایستاده باشم؟
مرگ : نه. بازی کن .
نات : چرا نه؟

مرگ : برای این که می‌افتی کف اتاق! ولم کن. ناسلامتی باید تمرکز داشته باشم ها.
نات : من فقط می‌گم چرا کف اتاق؟ همین! چرا نمی‌شه همه‌ی اون ماجرا وقتی اتفاق بیفته که من کنار کاناپه و ایستاده باشم؟

مرگ : من سعی خودم رو می‌کنم. حالا می‌تونیم بازی کنیم؟
نات : من فقط همین رو می‌گم. تو من رو یاد موی لف کوویتس می‌ندازی. اونم کله شقه.
مرگ: من آقا رو یاد موی لف کوویتس می‌ندازم. مرد حسابی، من یکی از ترسناک‌ترین چهره‌هایی هستم که می‌توانی تصورش رو بکنی، اون وقت می‌گی تو رو یاد لف کوویتس می‌ندازم! چی کاره است این بابا، خزفروشه؟
نات : تو هم باید یه همچو خزفروشی می‌شدی. شیرین سالی هشتاد هزار دلار در می‌آره.
حاشیه دوزه. کارخونه هم از خودشه. دو امتیاز.
مرگ : چی؟

نات : دو امتیاز . من تموم کردم . تو چی داری؟
مرگ : دست من رو نگو که خیلی خیطه.
نات : پر از پیک هم هست.
مرگ : از بس ور زدی تو .

(از نو ورق پخش می شود و ادامه می دهند.)

نات : منظورت چی بود گفتی اولین کارته؟

مرگ : چه منظوری می توانم داشته باشم؟

نات : یعنی می خواهی بگی - که قبلاً کسی نرفته؟

مرگ : معلومه که خیلی ها رفته اند. اما من نبردم شون.

نات : پس کی برده؟

مرگ : اون های دیگه.

نات : مگه اون های دیگه ای هم هستند؟

مرگ : معلومه . هر کی به شیوهی خاص خودش می ره.

نات : این رو نمی دونستم.

مرگ : چرا تو باید بدونی؟ مگه تو کی هستی؟

نات : یعنی چی من کی هستم؟ یعنی - من هیچ چی نیستم؟

مرگ : هیچ چی که نه. تو تولیدکننده ی لباسی. بنابراین اسرار ابدی نمی دونستی چیه.

نات : چی داری می گی؟ من دلار در می آرم به چه خوشگلی. دو تا بچه فرستادم کالج.

یکی شون تو کار تبلیغاته، یکی شون ازدواج کرده. خونه دارم. ماشین کرایسلر دارم. زنم هر چی می تونسته بخواد داره. کلفت، پالتو پوست، سفر تفریحی. همین الان تو ایدن راکه. روزی پنجاه دلار خرج می کنه که نزدیک خواهرش باشه. من هم قراره هفته ی دیگه برم پیش اش.

فکر کردی من کی ام - یه ولگرد خیابون؟

مرگ : خیلی خب. زیادی نازک نارنجی نباش.

نات : کی نازک نارنجیه؟

مرگ : خوست می آد پشت سر هم بهم توهین بشه؟

نات : من بهت توهین کردم؟

مرگ : تو نگفتی ازم ناامید شده ای؟

نات : چی انتظار داری؟ انتظار داری واسه ات موشک هوا کنم؟

مرگ : منظورم این جور چیزها نبود. منظورم شخص خودم بود. این که زیادی کوتوله ام، اینم، اونم .

نات : من گفتم تو شبیه منی. انگار سیبی که از وسط نصف کرده باشند.

مرگ : خیلی خب - ورق بده ، ورق بده .

(به بازی ادامه می دهند تا صدای موسیقی بالا می گیرد و نور آن قدر کم می شود تا صحنه

تاریک تاریک می شود. نور دوباره اندک اندک می آید. حالا مدت زمانی گذشته و بازی آن ها

تمام شده است. نات امتیازشماری می کند.)

نات : شصت و هشت پنجاه . خب، تو باختی.

مرگ : (ناراحت به دسته ی ورق ها نگاه می کند.) گفتم نباید اون « نه » رو می نداختم .
لعنتی.

نات: بنابراین تا فردا .

مرگ : یعنی چی تا فردا؟

نات : یه روز مهلت رو من بردم دیگه. پس تنهام بگذار .

مرگ : تو جدی می گفتی؟

نات : قرار گذاشتیم دیگه.

مرگ : آره، اما –

نات : اما بی اما. من بیست و چهار ساعت بردم. برو فردا بیا.

مرگ : نمی دونستم راستی راستی داریم سر زمان بازی می کنیم.

نات : از تو فبیحه. باید حواست رو جمع می کردی.

مرگ : آخه این بیست و چهار ساعت رو من کجا برم؟

نات : چه فرق می کنه؟ اصل قضیه اینه که من یه روز برنده شدم.

مرگ : می خوایی چی کار کنم – تو خیابون ها و یلون و سرگردون بشم؟

نات : یه اتاق تو هتل بگیر، بعدش برو سینما. می تونی یه شورولت کرایه کنی تو خیابون ها

بچرخ . اما مواظب باش سر و کارت با پلیس فدرال نیفته.

مرگ : دوباره امتیازات رو بشمر...

نات : تموم شد – بیست و هشت دلار هم بهم بدهکاری.

مرگ : چی؟

نات : بعله، بفرما – اینهاش – خودت ببین.

مرگ : (جیب هایش را می گردد.) چند تا تک دلاری بیش تر ندارم – به بیست و هشت دلار

نمی رسه .

نات : چک هم قبول می کنم.

مرگ : از کدوم حساب؟

نات : من رو ببین با کی معامله کردم .

مرگ : برو شکایت کن. آخه مرد حسابی من کجا می تونم حساب داشته باشم؟

نات : خیلی خب، فعلاً هرچی داری بده، بقیه اش هم می گیم حلال.

مرگ : ببین، من این پول رو لازم دارم.

نات : آخه تو پول واسه چی لازم داری؟

مرگ : هیچ می فهمی چی می گی؟ مگه جناب عالی نباید بری اون ور؟

نات : خب، که چی؟

مرگ : که چی – می دونی چه قده راهه؟

نات : خب باشه؟

مرگ : بنزین چی؟ وسیله چی؟

نات : مگه با ماشین می ریم!

مرگ : بعداً می فهمی. (عصبی و تحریک شده.) ببین - من فردا بر می گردم، و تو باید بهم فرصت بدی بدهیم رو صاف کنم. و گرنه حسابی تو دردسر می افتم.

نات : هرچی تو بخوایی سر دو برابر یا هیچ چی بازی می کنیم. می تونم یه هفته، بگو یه ماه دیگه رو هم ازت ببرم. اون جوری که تو بازی می کنی شایدم یه چند سال دیگه رو .

مرگ : بنده هم تو این مدت ویلون و سرگردون.

نات : فردا می بینمت.

مرگ : (نزدیک در) هتل خوب کجا پیدا می شه؟ من رو بگو از هتل حرف می زنم . با کدوم پول. می رم می شینم تو میدون بیک فورد. (روزنامه را بر می دارد.)

نات : بیرون. بیرون. اون روزنامه مال منه.

(روزنامه را پس می گیرد.)

مرگ : (در حال بیرون رفتن) یکی بگه رسیدی، می گرفتی می بردیش . بی خودی سرت گرم رامی شد که چی؟

نات : (صدایش می کند) پایین می ری مواظب باش. روی یکی از پله ها قالی پوسیده است.

(درست در همین لحظه صدای سقوط هولناکی می شنویم. نات آهی می کشد، بعد می رود

به طرف میز کنار تخت و گوشی تلفنی را بر می دارد و شماره می گیرد.

نات : الو، موی؟ منم. گوش کن. نمی دونم کسی با من شوخی اش گرفته بود یا چیز دیگه ای

بود، به هر حال مرگ همین الان این جا بود. باهم یه خرده جین رامی بازی کردیم ... نه، مرگ.

خود خودش. شاید هم کسی که ادعا می کنه مرگه. موی اگه بدونی چه قدر دست و پا

چلفتیه !

(پرده)



ناشر نسخه الکترونیک :

www.zoon.ir